

سوادش کبک که اسبیب ز ااز و بیله منی ز طانت خواهد افتاد  
 از روز زناشیب چه عین کنی کعبت پر این عالم آموزیم و طالب  
 عالم کنیم \* اصرایی بر آه کفند که خواهی صد هزار دینار ترا  
 و پند و عقل ندید کعبت لا و اوله زینا بر حبه ان میدارد  
 که آن باندگور و زری نغیب کنیم انگاه احمق و مغلس باشم  
 \* یعنی هر مکی \* گویند بی ادبی چاکر ان دلیل است بر عالم  
 خدادندان ایشان \* حضرت امیرالمؤمنین هم \*  
 این عباس را گفته یا عبدا و معج کن میان مطور را و جمع کن  
 میان عرق را در در صورت ان مناسبت مریدان و حق  
 هر حرف بگذار \* بزرگی می فرمایند \* هر کس که بوشن  
 میرود و در به شهادت میرود ان حوادث و نوبت است ایمن  
 سزا \* یکی از اکابر میگوید \* مملکت بادشاه عالم  
 و ان امر از مقام هم تا خردل \* با با انفضل کاشی گویند \*  
 بید و عت که اگر \* آنگاه در حنت پیش آید که  
 عرض شایان نشود \* ان آنگیزه شکست می تو اهر ما اسماوی  
 ظاهر کرد و در قیامت بر همه مطایر و چون خود را عرضه

در ابتدا و بر وجهی که در این کتاب مذکور است  
 ظاهر که در آنی و در وقت که گفته شد  
 و تمام گفته می شود وقت آنکه چنانکه  
 خدا ایستادن بخورد <sup>باید</sup> که اگر همه یکجا  
 و میسوزد پس ای همه ما بگری غیب کن که حق  
 یا در میان احسنه از حضرت امام محمد صادق  
 منقول است که مطهر با عجب با حضرت و عامی  
 و هم آنکه آن حضرت هم بشغول گردید که از  
 که دشمن او نمرود خند باشد از حضرت امیر  
 منقول است که جمع کنید و بخورید و چنانچه  
 بر عهد که ما امیر مظلوم از اینها را پان  
 ظاهر که در غورید چشم را بر تو شید  
 را دیگر بدست را در تاریخ <sup>که</sup> که در  
 که برام بنزد فاسا که بود که بر  
 روی قرار گرفتند و ملاقات کردند  
 گزبان داشتند و هم گفتار گزبان

ایچو حضرت منصور و وانقی حال وی ذکر است یکن گنجینه  
 لطافت کلمات و طراوت نکلحت وی بسیار است اما چهار  
 کلمه از این بیت القصیده تالیف کثرت ماثرا و است یکن آنکه  
 پادشاه عادل آن است که ایام و دولت او طراز  
 اوقاص از باب دین و دولت باشد و روزگار  
 عظمت او زیور آ و این حکومت است کتاب ملک و مان  
 ز کرا آنکه چنان باقیه که مردم گویند چیدعت که دنیا با چنین مردمی  
 و ظاهر و نه چنانکه گویند سفاک که از عالم رفت و یکر آنکه  
 مردم از عبادت تو بمانند نه آنکه از جهات تو بمانند \* قطعه \*  
 و در جهان با مردمان دانی که چون باید کند است \* انقدر عمر بگذرد  
 نامم آزاد مرد \* کلاستین با در غم او ترکتند از آب  
 که م \* فی المثل که بگذرد در دامن او باد سرد \*  
 یکر آنکه در جهان باش که چون بسیری برهن نه چون که بسیری  
 برهنه \* قطعه \* با همه خلق جهان که چه از این \* بیشتر کرده  
 و کمتر برهنه \* و که بسیری برهنه \* نه چنان زی که بسیری  
 بند \* آوز و خواند که \* در مجلسی که سری همه من

از کجا جمع آمدند فیاضی از روم و حکیمی از هند و ابو زر چهار  
 طالب آنها سخن را با بنجار معایندند که صحبت تریبونان  
 چیست رومی گفت کبری و شمس بناماداری و نیکو شمس  
 هندی گفت این بیمار با اندوه بسیار ابو زر چهار گفت نزدیکی  
 با اینان دوری از حسن عمل است بقول ابو زر چهار باز آمدند  
 به ابو زر غفلت نمودند \* گفتند چگونه \* گفت خیر است اگر از دوزخ  
 ایمن باشم \* او ایس قرنی را \* گفت چگونه \* گفت چگونه باشد  
 جان کسیکه با داد آمدند که شبانگاه خوابند پست یانه \* حکیمی  
 را گفتند \* چگونه \* گفت چگونه باشد کسیکه هر روز  
 یکسریان بر کز و یک می شد باشد \* از حبيب چینی \*  
 پرسیدند که چگونه \* گفت روزی خدای عز و جل ای فرم  
 و فرمان دشمن او ابیس میرام \* حکیمی را \* گفتند  
 چگونه \* گفت چگونه باشد حال کسیکه عمرش بگذرد و گناهش  
 بیفزاید \* بشر حافی \* فرمود هر که خواهد عزیز شود بر یاد  
 آخرت باشد که از کسی حاجت ببرد \* کسی که او بد  
 کسی بود \* در زبان رحمة الله \* نموده اند که چون بران

خویش را با کوفی که بر نخوردی با کوفی که با کجاست دوستی  
 در آنست باید با کوفی که بر نخورد و پیوسته \* این سلسله چنان در آنجا  
 می گویند و دوستی بود هر چه خواستی بدانوی یکبار کفتم که  
 پیغمبری حاجت است گفت چند می باید از زمین معنی جاوست  
 دوستی از دل بیرون شد \* اول کسینده \* از کوه تا سبکمای  
 و خام تراشیده هفتاد و هفتاد میزدند و ایشان بودند و ایشان  
 هزار هزار و نه عدد و نو هزار هزار و هشتاد و هفت تا نه از  
 سبک تراشیده بودند و حق تعالی صالح را بر ایشان  
 فرستاد متابعت نه کردند و عذاب بر ایشان نازل شد  
 و همه ستمامل شدند \* ابودرد از حضرت پیغمبر صلعم \*  
 نقل کرد که هیچ چیز در کوفه ترازد می اعمال بیاندانم بگو چنانست  
 و رموده که در دست داشتند همین مردمان خدا آناه کرینگو  
 حوی تر باشد و در شهار افزو و آوید \* با مشند برای  
 مردمان به نذر نهایت تواضع و افتادگی باشند و بمردمان  
 \* که نیکو \* در آمدن بگویند \* که چون مالهای شما  
 \* مردمان نمی در چند پس خردی ننگی بی پر خورید همه ایشان

به عاید \* فرعی است \* که روزی حضرت در حواله صلوات  
 قرآن را تلاوت می نمود و میگزیدست گفتند یا رسول الله  
 از سس غذا میگری فرمود که آری بطریق فرستاده  
 اند که مانند یزدی شمشیر است اگر بروی راست دوم  
 نکات یابیم و اگر اندکی از آن منحرف شوم هلاک کردم  
 \* از این عباس مرویست \* که بیچ بند را نکند اند که  
 قدم از قدم برگیرد تا از عهد چهار سوال بیرون آید از هر  
 دور چه بسری و از مال بگذرانیم آورده و در کجا نرفته  
 کرده و از علم که چگونه بان عمل نموده و از محبت دوستی  
 اهل بیت هم \* در خبر است \* که چون بنده طاعت  
 کند فرشته رحمت راست شاد شود و به تمجیل تنهائی  
 داده بنویسد و چون به محبت کند هر دو دل تنگ  
 فرشته رحمت چپ خواهد که بنویسد فرشته رحمت را خست  
 گوید توقف کن باهنت ماهیت تو خست نماید که بنده پیش پائی  
 شود و اگر در این مدت پشیمان نشد  
 فرشته رحمت چپ کرد که بر نویسد در چاهلی بنده پاید

\* از ابن عباس \* نقل است که حضرت موسی علیه السلام  
 پنجاهت کرد که بار خدا با سلامت دادی فرعون را که دست  
 هدیه ال دوی \* انار بکم الاغلی \* کرد و نگذیب  
 بر سوالان و آیات تو نمود حق تعالی وحی نمود که او مرد بگو  
 خاق بود و رفتن او ایچ و بهماست بر دمان سخی می نمود  
 و ایشان را از در بگاه خود مسیح نمیکرد من خواستم که  
 میجارات آن را باور تمام و بجهت این او را اکتد اشتم که  
 ما از مناع دنیا محظوظ شویم \* از هلی ابن الحسین \* مرویست  
 حق تعالی قبل از خلق عرش برنج هر بنا فرید مکر نور و قلم و هوا  
 بر ابرس ایجاد عرش فرمود از انوار متاونه از نور یک  
 به چرخ از دست و نور سفید یک سفیدی و  
 بدشمانی روز از دست به از ان به قناد هزار طنقه یا فرید  
 او از فرشتگان که همه تسبیح و تهلیل او میدبآ و از نای  
 مختلف که اگر آواز نای ایشان بر زمین رسیدی  
 به از دست می داری با از زمین فرود رفتی \* حضرت  
 \* علیه السلام فرمود که چشم بدمشیر و او در یک

دومی آورد و مردم را در قبر \* و بیزاد در حجر است \*  
 که روزی حضرت به سمر صلم زد که زستان تقیر میکند شست  
 فرمود که بخدا مو کند که اکثر اهل قبور بسبب چشم زخم  
 خفته اند و دور نیست که این خصایص بعضی نفوس باشد  
 و این نیز است ممکن \* مردی است \* که حق تعالی چهار  
 و آنک حسن را بحضرت یوسف عم از زانی داشته  
 و دو آنک دیگر بر جمیع عالم قسمت فرمود \* و در حجر است  
 که آدم هم \* در اول خلقت بر صورت جمال یوسف بود  
 چون شجره منبیه تناول کرد آن حسن و بهاد نور از ذایل شد  
 حق تعالی آنرا یوسف عم داد \* از حضرت امیر المومنین \*  
 از صفت آن یابرسید فرمود کسانی اند که  
 بی خوابی چشمهایشان آب ریزد و از شاگرد بسیار  
 غیرهای روزگار و بی ایشان زرد گشته باشد و بجهت گرسنگی  
 و روزه داشتن شکم های ایشان باریک شده باشد  
 و از فرط تشنگی لبهای ایشان خشک و سیاه  
 \* از حضرت امیر المومنین عم \* پرسیدند که



به نصیحت خود خود کند و بنا بر مقرر باشد فرمود که \* بیظن الله \*  
 حق تعالی او را ببارند و گفتند حق تعالی تا کی توبه او را  
 قبول کند فرمود تا وقتیکه شیطان از و کنار دهد کند و مقرر  
 است که تا زمان موت شیطان از بند جدا نمی شود  
 \* در عین المعانی آورد \* که نایب چون کنفس  
 پیش از مرگ توبه کند مایه بطریق رست و استخوان  
 و خاشاکالی گوید ما و زود آمدی و خوش منارعت  
 نمودی بندر گاه الهی چون وقت رسیدن اجل و زمان  
 نزول معاوم نیست پس عاقل آن است که اندر جهل  
 گدازد هر نفسی را دم آخر تصور ننود و از رجوع خود  
<sup>بگردد</sup> بگمانی عاقل نشود \* نظم \* حاصل شد ای ماسی  
 در بر و ندیم باش \* هر دم و دم آخر تکرر و اکتفا دم باش  
 ز حضرت پیغمبر صلعم سر ریخت \* که اگر توکل کنی  
 بخدا حق تعالی است روزی داده شویدی بر طریق که  
 بجای او نمی شوند چه در وقت صباح که مسند  
 بخورد بیرون میروند و در شب با نگاه سپهر را حیت

میکنند \* حضرت موسی هم \* در حال شبانی که مستعد برآید  
دید که از دره بازمانده لودن و فرسنگ از پای او دید که مستعد  
از ماندگی پیشتر حضرت موسی هم را در هم آورده و شش  
گرفته بر در مایه ایز و تعالی با عالم سماوات مذاکره و باز  
که دیدیدند مرا که با کوه مستعد بگردیدند و جلال خود که او را  
برگشتم و بهیم خود کرد انتم \* حضرت امام جعفر صادق هم \*  
فرمود که بسیاری خنده ایان را میکند از چنانچه آب نمک  
را میکند از او فرمود که از بهمانت است خندیدن  
بی توجیب \* از حضرت عیسی ابن الحسین هم \* پرسیدند  
از توجیب و خنداشناسی فرمود که خداوند عالمیان میداند  
که در اعراب آن جماعت مدفن مستحق بهم خوانند و  
موره کل او است احد و ابات آخر موره اندید فرصت و  
طه ارایان نحو بشناسند و کسی که زیاده ازین فکر نماید پل  
می شود در کشت الاسرار \* آورده اند که حق تعالی  
نامدر از طبع و عاصی بویه امر بود و تا عاصی  
اگر فرودی ای کنه کار ان توبه کنید و جیب

فرمود چون رود و یا ایشان به سر آمدن آن را از این جهت  
 که در بعضی چیزها موافقت است در صفتی و نوعی با ذکر آنکه  
 فرستاده بود و نوعی است که مزوم در طبقه اند و از این و از  
 انقیاد و از این جهت است و با طاعت است و از  
 بواصلها نماید که هر یک از این دو طبقه را مخصوص کرداتی  
 و در باره فردا و بی نظرس و غایت بجا آورده و در حقیقت  
 نه بر آن نایب احسان و افضال میبود و در نهایت و مانده که غصب  
 توان شد و قسامت علی باشد که آن شیر استباحت  
 است و بجز ضعف و قوت نیست که آن از اطلاق گوید که  
 آیت \* آحر دماءکم که علی بن ابي طالب حکایت کرد  
 که از غزای تبینار و هر کار آنچه می دیدند باین آفت که شن  
 بنام سبیل زانکه و زبر نامی که در عتبه بودم و یادم که بعد  
 نخست و تقاضای او را بیک زنیایی می بردند و آن قماش را  
 من گفتم چه چیز است باین بوانا و ذوموزه بویکت این از برای  
 آنچه تو می آذرا دیدم بعد از آن که در یه شده  
 بجز آنکه من رفتم و باز دیدم که قماش او

بر این روز بیخ از خانه بجای می برد و در آن نزد بیل و اروا می  
 جلست شکم بود که شطون بگذرد و در این حکا بست اگر چه  
 اند تو او را ایام راحت روز را و اریاسه و و است را  
 تا سلام کرد که نه این را ثباتی و نه آن پر او امیست  
 از حضرت امیر السرمین عم \* بر سپید که و به اند  
 کدام مواجعت فرمود همه که گفتند یک چیز را روی به  
 سو بگویم باشد گفت همچون شمع که روی به سو که کلا در  
 است \* بیت \* زول شادی ساز کورا چون کچه \* همه روی  
 بینی نغمای باشد \* یکی اردو زگی \* هو ال کرد که با که  
 صحبت دارم گفت ما مو میان چه هر گاه فحش از صادر  
 شود آن را در حق از دره معانی پیرا کند و هر گاه جبری خوب  
 از تو صادر شود ترا اند کرد اند تا بخود محبت نوی \* بهما ک  
 کوری \* بریزر چهر کویلی \* تواضع اند و شرفت بر و کوارو  
 از شه و است و بر دیاری و در بزرگوار و می نیستند از  
 از بزرگوار است \* افلا ظنون \* گفت و چه  
 کسی بر پا که بچمن در مقام ننگد طلب و ننگد

و دشنام دادن به کسی که تخم او در ششها میگذرد علامت است  
بر توبه آن بیچ کس و دشنام نباید داد \* از حضور بد  
عاقبت مبتلایان \* غول است که قفسه او تیرا  
علامت چهارم است اول غده روی و بیم شبیه بین زبانی  
صیوم خوانده می چهارم اول نرم و علامت و در تیر  
چهارم است ترش روی همش کوفی و نیلی و سخت و بی  
و علامت است است آنست که بطبع باشی و میره  
که در دین باشی و علامت شاد است آنست که در  
مکان - امید و آری که مقبول باشی \* بی علامت است  
می گویند که در این چهارم اول و نون در این چهارم اول  
بدترین خدمت گیرم که عمل است \* بهترین خدمت  
ایم ترک عمل بزرگتر است \* راحت آنست که کسی را  
پیشتر حاجی خواهد بود اگر دو و صاحب نمیشد نیز در  
بزرگی باشد تر که چکی در او ناپاقتی نگاه \* در است که  
مستغفار است و همه نای آن توبه نصوص  
که با نادان تو انجیح کردن هم چنانست

که حقیقت را از دست دادند و چون به نیت اینک آید نسیب بر پاید با و تلختر  
 در بهر وجه در غیر موقع به نیت از کاهان و در کله ای که در نی هر که  
 تا و اما مشورت کند از در موافق این نیا نجهان دشمن بشود و دست  
 باید کرد تا باید دشمنیش مهلوم کرد و از قبول کردن حق  
 از هر که تا نسیب بشود اگر چه آن کس بی قدر و حقیر باشد  
 شرم دارد و هر که در این راه ای نود دست دارد بنوازش  
 و احسان مخصوص کرد آن چون در آن نرسد و اگر بد کنی  
 بشیبا شود چون پیشیا شری بگناه کی از این کار خود با  
 در و از دیگران با کسی نگی نردی پوشان و اگر کسی  
 به نیت ندهی او را بخوبی دشمن خوشن کسپل کن هر که  
 طالب انصاف و دستار و عاقد و نماند از ایشان باشد  
 باید که نفس من خود را او غیبی در آرزو و خواست با او  
 موافقت کند باز دید اگر بدان عسر می تواند کرد عشرت  
 زود ایشان خوش باشد الا در حدت و انفرادی بود و از دست  
 می گویند که کسی را بر کوفت باید  
 نشیند زن فرزند دهد و...

هر آن ناید که در گفت و گو بگردد و برنگردد و گویند و لیر و یکی  
 از بزرگان ایام رحمة الله \* را از جری و فایده یافت  
 بر سپید شدن که بر صندوق و تربیت او چه باید نوشت گفت  
 آیات قرآن مجید را عزت و معرفت پیش از این اخلاص که  
 روا باشد چنین جانا نوشتن که او در عنقریب ایام یوسف  
 بگردد و جایها بریزد از آن نوشتن روانیست اگر بضرورت  
 چیزی نویسد این دو بیت کنایست کند \* قطعه \*  
 آه هرگاه بیدار و زیپستان \* به میدی به خوش شوی و لیدی  
 بگذر آید و هست با بوقت بهار \* سبزه بینی دید و اند  
 بکن بهی \* آورده اند که \* یکی با بزرگان را بود در آن  
 بگرفت که شرفانی جای در آن کن که بیستهای گفت  
 تا در این شب به میدارم از حضرت آفرید کلیم ترک  
 در سوزن \* در حکایت شایع معدی \* وقت در سحر  
 بگازد با بایضه و آن بنای صید و لیدی \* بود و در هر قدم  
 به بوسه آلود می چاپد می بر سینه می سکو خندان  
 به روزی خندان این ایامی تا بر سپیدم به تخلص

رتبی هلال کودکی سیاه از تو لاجرم بپند آمد آوازی  
 بر آورد و که مرغان، اره و اورا آورد و شتر عابد را دیدم که  
 بر قفس اندر آمد و عابد را بپنداخت و راه بیابان گرفت کفتم  
 ای شیخ مسماع در چه دانی اثر کرده است و در توفیق است  
 بیج نمیکند \* نظم \* مذکرش هر چه بینی در غر و مثل است \*  
 دلی داند در پس معنی که کوشش است \* نه بابل بر کوشش  
 تسبیح خوانست \* که هر خارش به تسبیحش زبان است  
 \* ریوی بیخداست \* پیر آه که گفت چه کنم که از خلق بزمست  
 اندرم که زیارت نمایی آید و اوقات مرا از ایشان نشویش  
 حاصل میشود کفتم هر چه گویند از ایشان چیزی نخواهد داد  
 هر چه در رویشان است از ایشان را داد من بد و تاباه دیگر کرد تو  
 نگر و ند \* دینت \* که اگر پیش رویش اسلام بود \* بکافر از  
 بیم تو دفع برود و نادر چین \* یکی از وزیرای \* سرتیول بود  
 بحلقه آرویشان در آمد بر کتف صحبت ایشان در ۹۰  
 اند کرد و جمعیت خاطرش دست او مالک  
 دل خوش کرد و عماش فرمود قبول نکرد



خود میسر و ملی به که مستغنی \* نظم \* آنیکه گنج عاقبت  
 پیشرفت \* دندان سکت و دندان مردم بستند \* کاظم  
 در پند و قلم بشکستند \* و زودست و زبان حرف کبیران  
 رسند \* ملک گفت هر آینه ما را خردمند کافی باید که  
 تدبیر ملک را شاید گفت ای ملک خردمند کافی ان است  
 که با مثال چنین کارتان در ندر که گفته اند \* فرد \* های بر  
 همه مرغان از ان بترسند و آید \* که استخوان خورد و  
 ظایری نیاز او \* آنچه ما کردیم با خود هیچ ناپیانا نگر \* و در میان  
 خانه کم کردیم صاحب خانه را \* نقل است که \* میان  
 قانوس بن سیم کرد شیخ الرئیس بن علی سر ملاقات  
 یافتند باز دست شیخ الناس ملاقات نمود شیخ ابانود  
 قانوس گفت چون دوام استقاده از خدمت صورت  
 نی نند و خواهیم از حیوین حکمت صری فرمای که حیوین  
 در شبها و قانون جانان باشد شیخ گفت ادویه این شریعت  
 است ~~پس~~ اول صدق در راه حق و دوم انصاف  
 این مرد به حسن چهارم بدال باطل پنجم حکمت

با جاهلان ششم در دست مهتران هاشم شفقست  
برزیر و ستان هاشم صحبت با و ستان نهم علم  
با و ستان دهم بذل با و و ایشان به انظم شیخ معالی \*

انظر کردم. حسن رای و تدبیر \* ندیم به زفا عواشی خصلی.  
نگویم لب به ند و دیده مر و و نو \* و لیکن هر مقامی را مقلای.  
زمانی درس عالم به بحث تریل \* که باشد نفس انسان در اکالی  
زمانی شعر و شطرنج و حکایت \* که خاطر را هوا و وقع مانی  
نه است که ذات بی شائش \* نگردد هر که طلی کالی  
\* حکایت \* شخصی بنس باوید بسطامی رفعت و کت

با شیخ عمر خود به دست خود هیچ بسورم و چند بار بیابان  
با وید را پیا و بریدم که ششم و چند و ستان دین را در  
غراسه ازین برداشتم و چند مجاهد \* کشیدم و چند ازین  
بلد بشدم هیچ زوی مخصوصه ندیدم بهر چند ششتر من چونم  
کسر من بازم هیچ توانی که کی بنویسد و خواندیم سید شیخ بهجت  
ای توان بر و این راه از و قدم به ششتر من به ششتر من  
قد من خلق است و دیگر بی حق از خلق بر که از یک به حق در سپهر

باور ام که در بند آن باشی که چه خورم که حاقم را خوش  
 آید و چه گویم که خلق را از من پسندیده آید حقا که از تو  
 حدیث حق بیاید جو ان مرد امیر بازار کانی که با خلق کنی زیان  
 پایی و بهر تجارت که با حق کنی سودیابی \* حق تعالی \*  
 می فرماید که ای بنده بپنجاه قطره و پنجاه قطره با تو باز رکنی می کنم  
 قطره از چشم بیار و قطره از سر بیار و کنج سعادت  
 از حضرت عترت بار دار قطره آب که از چشم حضرت  
 آید که ان را اشک گویند بر ششای بدل بر آرد که بر  
 نافرمانی کرام که نا از اشک سرد در شکم دل  
 توبه کر آید توبه به نیست آید و نیست بهر نیست بهر است  
 آید از حضرت ندای رحمت آید دل گوید توبه کردم سر  
 گوید سر توبه کردم ملک گوید رحمت کردم \* عزیزان \*  
 آتش دو اوست آتش معیشت و آتش معیشت  
 آتش معیشت را آب آسمان کشد و آتش معیشت  
 را آب دریم کان آتش معیشت را بدو چیر توان کشد  
 چکان بیشانی در سجود و بآب پشیمانی از ترس خدا آید

و در هر دیده که از خوف حق گریزانست آن دیده برود  
 ماوانست و هر دو را که نه وصل او را جویانست آدل  
 بختیست ویراست \* حکایت \* امراییم خواص پیوسته  
 با مریدان گشتی گاشکی من خاک قدم آن سه پوشیده  
 بود می از و پدیدند که با شیخ پیوسته ذکر و مدح او  
 می گونی به ما از حال او خبر می دهی گفت روزی و قسم  
 خوش بندم در میان نهادم و در وجه می رفتم تا بدیدم  
 کافر و سبدم قصد می دیدم سه صد سراسر از کبره او آویخته  
 در رقیب ماندم پرسیدم که این سر تا چیست و قصر از این  
 کیست گفتند این قصر از این ملک است و او را دختر است  
 دیدانه گشته و این سرتای عاقران است که معالجه او  
 توانستند که دور سوید ای سینه که ز کرد که قصد و خسر کنیم  
 چون قدم در قصر نهادم مرا نزد یک ملک بردند بسازان  
 اکر امه و انعام در حق من بود پس که بت ای جوان مرد ترا  
 چه حاجت است گفتیم شنبه ام که و خرنی و پوانه و ان می آمده  
 ام تا معالجه او کنیم مرا گفته است بر آنکه نامی بقصر نگاه کردی گفته

نگاه کرد، ام پس در آن بر او را آدم گفت این همه برای  
 کسانی است که دعوی طیبی بر کرده و از معالجه او عاجز

آمدند تو نیز اگر معالجه او توانی کرد به آنکه مسرتو هم آن بنا  
 خواهد بود قبول کردم پس بشر سو تا مرا نزد دختر بردند  
 چون قدم در سردای دختر نهادم گفت ای کبیرک متوجه

من بیار تا مرخو و بپوشم کبیرک گفت ای فکده چندین بکین  
 پیش تو آمدند از این کس خود را اینو شبیدی چون

است که خود را از وی می پوشش گزست آناه مردان  
 بودند خود را از مردان باید پوشید مرد این است که اکنون

آمد پس گفتم \* السلام هانیك \* گفت ای کیم السلام \*

ای پسر خواص گفتم چون دانستی که من پسر خواصم  
 گفت آنکه ترا بمن راه نمود مرا اللهم وادنا قرابشاسم  
 مذانه \* \* اليوم من مران الجو من \* آینه چون

بی زنگ باشد کونه نقش در او بنماید پس گفت ای

پسر خواص دی دارم برود و هیچ شدمی داری که ایندل

ندار زنگی به این آیه بر زبانم جاری شده که \* الذی یس

أَمْنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ  
الْقُلُوبُ \* چون این آیه شنید آن بر زد و دل هوش منه  
چون هوش باز آمد گفتم ای دختر بر خیر تا ترا به یار عرب برم  
که دیار اسلام است گفت ای شیخ در دیار اسلام جهت  
که این جانبیت گفتم آنجا کعبه ایست معظم و مکرم گفت  
ای ساده دل اگر کعبه را به بینی بشناسی گفتم بلی گفت  
بالای سرم نگاه کنی چون نگاه کردم کعبه را دیدم که گرد  
هر دو خرمبار و در آن گفتم یا ما یوم القلوب این قدر ندانی که  
هر که بیای بکعبه رود کعبه را طواف کند و هر که بدل بکعبه رود  
گناه او را طواف کند \* فَاَيْنِسَاقُوا لِقَابِئِمِ رَجَّةِ اللَّهِ \*  
\* هلمای تو از یخ \* در زمان بدست نافی از ابد ای  
آفرینش عالم و حقیقت آدم هم اختلاف بسیار کرده اند  
جهت آنکه بواسطه فرات تواریخ محدود میکردند پس آنکه  
اول تاریخ از هبوط آدم هم میکرد پس از طوفان  
نوح هم پس آنش ابراهیم هم پس بنی اسد آیا  
لازم نیست موسی هم ذکر و های از بنا کند او لا اله الا الله

از بیاد کعبه و نوینان و رومیان از عهد اسکندر و اهل  
یمن از ظهور حبشه بر یمن و قبطیان از تسلط و تعزب  
بخت النصر و قریش از واقعه اصحاب القبل و علی بن ابی  
طالب و غیره که واقع می گشته تاریخ پیشین ترک بر کرده  
اند و آن را تاریخ می ساخته اند بدین سبب مردم  
را بگویند که تاریخ فراموش شده به تحقیق رعایت  
توانسته اند کرد و بیضا سران تاریخ امام بر تاریخ  
خبر داده اند و هر کسی روزی گفته اند جماعت کما ابتدا  
و انتهای آفرینش را سرگردانی گویند لازم ذات  
واجب الوجود است هرگز نبود که نبود و هرگز نباشد که  
نباشد و اهل شرع مدت ابتدای آفرینش حصر نکرده اند  
اما گفته اند همه ابتدایش بود و همه آنهاش باشد چه  
ستمرار ابتدا و انتهای ذات واجب الوجود است  
و علایق بند و بچین و خط و فرنگان ابتدا می حققت  
آدم عمر از هزار هزار سال در گذر آمده اند و گویند  
چندین آدم بود و هرگز نبود و چون هر یک را نسلی منقطع

می شده و دیگری ظاهر میگردد و هر یک بابتی مخصوص بوده  
 و مشرکان اهل ایران از بهو ط آدم مر مبین تا ظهور  
 و موت پیغمبر مصلح بوسی ششش هزار سال و بعضی کمتر  
 و بیشتر گفته اند و اهل نجوم از زمان طوقان تاریخی دارند  
 و آن تاریخ بر چهار هزار و چهار صد و سی و دو سال است  
 \* در ذکر پیغمبران مرسل و الوالدین و از ایشان  
 بغیر نظام الدین مصلح می پیغمبران که در قرآن و حدیث  
 صریحاً نام آمده است آدم ۱ شیت ۲ ادریس ۳  
 نوح ۴ هود ۵ صالح ۶ ابراهیم ۷ لوط ۸ اسمعیل ۹  
 اسحاق ۱۰ یحیی ۱۱ یوسف ۱۲ نضر ۱۳ ایوب ۱۴  
 شیب ۱۵ موسی ۱۶ ارون ۱۷ یوسع ۱۸ الیاس  
 ۱۹ الیسع ۲۰ اسموئیل ۲۱ وادود ۲۲ سایمان ۲۳  
 حزیر ۲۴ دانیال ۲۵ زدی الکفل ۲۶ یونس ۲۷  
 ذکریا ۲۸ یحیی ۲۹ عیسی ۳۰ و جمعی و در پیغمبران  
 و اورد تفاصیر و تاریخ نام آمده است مام اطم  
 پانث ۳۱ ابن مرشد پسران نوح عم اند و بود با



لاوی ۵ رود قیام ۶ شهبون ۷ نیاز ۸ عا و ۹ سر نو لون  
۱۰ دان ۱۱ بیانی ۱۲ کاو ۱۳ اسه ۱۴ ابن یامین  
۱۵ ابن یاز و پسر یزید و عم ایشا ترا اسباط  
خواهد حشاه ۱۶ که عون ۱۷ ایشاح ۱۸ کالب ۱۹ غرقین  
۲۰ بوس ۲۱ نجهان من ۲۲ ثمان ۲۳ کارا ۲۴ احیا ۲۵  
پناوی ۲۶ حد و ۲۷ اشاد ۲۸ تیر و ۲۹ شبا ۳۰ خاموس  
۳۱ و شیبج ۳۲ ملوق ۳۳ صدوق ۳۴ مذوم ۳۵  
این بر سه پسران اشکات انزیه امه ۳۶  
مورثی ۳۷ باحوم ۳۸ اتوسی ۳۹ جوفت ۴۰ صفیا  
۴۱ ادریا ۴۲ توایل ۴۳ حکاری ۴۴ ر عریا ۴۵ ماضی ۴۶  
ظاهرا. راسل کتاب تفاوت اسما شد دباش \* عمرو \* حضرت  
آدم طاب الله له یوم بر ارمالی و حضرت خوال از و یکمال  
و بر و این ک روز و شبت عم ایشا ترا بگو و بو قیاس  
بولایت که و فن کرد زمان نوح غم بو قیاس طوقان  
و توان ایشا را بر گزشت چون طوقان فرو نشست  
با شایعین کرد و بر و این بود بیت المقدس داد و